

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه اصفهان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه فلسفه و کلام اسلامی

پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی فلسفه و کلام اسلامی

رابطه عقل و ایمان از دیدگاه امام علی و امام صادق علیهما السلام

استاد راهنما:

دکتر جعفر شانظری

استادان مشاور:

دکتر فروغ السادات رحیم پور

پژوهشگر:

فاطمه عبدالملکی

مهرماه ۱۳۹۰

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات
و نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه
متعلق به دانشگاه اصفهان است.

تقدیر و تشکر

سپاس پروردگار بی همتا را، ایزد دانا و توانا، او که به نور علم تیرگی جهل را از دلم زدود و پرتوی بصیرت و غفلت بر ذات بشری ام افکند. سپاس پروردگار را او که نخستین و تنها راهنمایم در راه زندگی است. به یاری او علم آموختم و در مکتب استادان گرانقدری زانوی علم اندوزی بر زمین نهادم.

از استاد راهنمای ارجمندم جناب آقای دکتر جعفر شانظری که با دقت و ظرافت از نخستین قدمهای این پژوهش تا نقطه های فرجام آن، راهنمایی کار را برعهده گرفتند، کمال تشکر را دارم.

همچنین از استاد مشاور گرامی سرکار خانم دکتر فروغ السادات رحیم پور، که با مطالعه متن پژوهش نکته های کارساز و مفید ارائه کردند، سپاسگزارم.

و گرمترین سپاسهای خود را به مادر عزیزم به پاس همراهی ها و مهربانی های بی دریغش تقدیم می کنم،

او که تشویق‌ها و دلگرمی‌هایش در تمام زندگی
پشتوانه‌ای محکم برایم بوده و تمامی موفقیت‌هایم را
مدینونش هستم.

تقديم به:

همسر مهربانم که وجود پر مهرش
آرامش بخش لحظه به لحظه ي زندگي ام
بوده و هست.

چکیده

مسأله‌ی عقل و دین و ایمان از جمله مسائل عمیق و بحث برانگیز فلسفه و کلام است که سابقه‌ای بس طولانی در تاریخ تفکر و تأملات انسانی دارد. درباره‌ی ماهیت ایمان و ارتباط آن با عقل و پاسخ به این سؤال که آیا اعتقاد دینی عقلانی است و یا غیر عقلانی و ضد عقلانی، میان متکلمان اسلامی و مسیحی، همواره اختلاف رأی و نظر بوده است که مبنای نحله‌های فکری و رفتاری، قرار گرفته است. گروهی از متکلمان، میان ایمان و عقل نگاه بیگانه‌ای دارند و گروهی دیگر ماهیت ایمان را معرفتی و عقلانی دانسته‌اند و باورهای ایمانی را قابل استدلال می‌دانند.

تضاد و بیگانگی که بین دین و عقل در مسیحیت دیده می‌شود، نتیجه‌ی فرایند تحریفی است که در مسیحیت به وجود آمده و این درست برخلاف آموزه‌های اسلام است که در آن، رابطه‌ی تنگاتنگی میان عقل و ایمان وجود دارد؛ لذا قرآن و روایات همواره به تعقل تشویق نموده‌اند. در این میان تأمل و ژرف کاوی در سخنان امامان علیهم السلام به عنوان مفسران پاک و راستین سخن وحی، علاوه بر اینکه بر ارتقای آگاهی‌های دینی و معرفت بشری و عقلانیت می‌افزاید، می‌تواند درباره این نوع مسائل که در طول تاریخ تفکر دین شناسی همواره مطرح بوده، راهگشا باشد.

در این رساله، حقیقت و ماهیت هر یک از عقل و ایمان، از منظر سخنان گوهربار امام علی و امام صادق علیهما السلام مورد بحث قرار گرفته است و برای درک بهتر مسئله، آراء متکلمان نیز مورد بررسی قرار گرفته، تا ضمن مشخص شدن اهمیت تاریخی و جایگاه سخن امامان(ع)، امکان تأملات مقایسه‌ی فراهم گردد. در این رساله ضمن تبیین کاربرد عقل و قلمرو آن در حوزه‌ی دین، به رابطه‌ی عقل و دین و عقل و ایمان و نقش و تأثیر هر یک در حوزه یکدیگر، پرداخته شده است و این نکته به دست آمده که از این منظر، معنای ایمان عقلانی و معرفتی است.

کلید واژه‌ها: عقل، ایمان، دین

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

فصل اول: کلیات پژوهش

- ۱-۱- مقدمه..... ۱
- ۲-۱- شرح و بیان مسئله‌ی پژوهشی..... ۶
- ۳-۱- اهداف تحقیق..... ۷
- ۴-۱- فرضیات و پرسش‌های تحقیق..... ۷
- ۵-۱- پیشینه تحقیق..... ۷

فصل دوم: جایگاه عقل

- ۱-۲- معنای واژه‌ی عقل..... ۹
- ۲-۲- کاربرد مختلف واژه‌ی عقل..... ۱۰
- ۳-۲- «عقل» اولین آفریده‌ی خداوند..... ۱۱
- ۴-۲- آفرینش عقل از نور الهی..... ۱۲
- ۵-۲- همراهی عقل و جهل در وجود آدمی..... ۱۳
- ۶-۲- نیازمندی عقل به حجت خدا و راهنمایی او..... ۱۴
- ۷-۲- معرفی عقل به عنوان حجت باطنی..... ۱۴
- ۸-۲- ابعاد عقل..... ۱۶
- ۹-۲- کاربرد عقل در متون دینی..... ۱۷
- ۱۰-۲- قلمرو فهم عقل..... ۱۹
- ۱۱-۲- عوامل رشد و شکوفایی عقل..... ۲۳
- ۱-۱۱-۲- آموزه‌های پیامبران..... ۲۴
- ۲-۱۱-۲- علم و دانش..... ۲۴
- ۳-۱۱-۲- آموزش..... ۳۰
- ۴-۱۱-۲- ادب..... ۳۰
- ۵-۱۱-۲- مشورت..... ۳۱
- ۶-۱۱-۲- جهاد با نفس..... ۳۱
- ۷-۱۱-۲- یاد خدا..... ۳۱

۳۲	۲-۱۱-۸- زهد در دنیا.....
۳۲	۲-۱۱-۹- همنشینی با دانایان و ترحم بر نادانان.....
۳۲	۲-۱۲- آثار و نشانه‌های عقل.....
۴۴	۲-۱۳- ملاک‌های سنجش عقل.....
۴۵	۲-۱۴- آفات عقل.....

فصل سوم: ماهیت ایمان

۴۷	۳-۱- تعریف ماهوی ایمان در کلام اسلامی.....
۵۰	۳-۲- نسبت میان ایمان و اسلام.....
۵۳	۳-۳- ساختار و ارکان ایمان.....
۵۷	۳-۴- ایمان و معرفت.....
۶۰	۳-۵- افزایش و کاهش ایمان.....
۶۰	۳-۶- مراتب و درجات ایمان و مؤمنان.....
۶۳	۳-۷- نشانه‌های ایمان و اوصاف مؤمنان.....
۶۶	۳-۸- آفات ایمان.....
۶۷	۳-۹- متعلقات ایمان.....
۷۱	۳-۱۰- فواید ایمان.....

فصل چهارم: عقل و ایمان

۷۶	۴-۱- عقل و اثبات حقانیت دین.....
۷۶	۴-۲- نقش عقل در ارتباط با دین.....
۷۸	۴-۳- روش‌های فکری رایج در جهان اسلام.....
۸۱	۴-۴- جایگاه عقل در دین از نگاه آیات و روایات.....
۸۸	۴-۵- ضرورت تفقه در دین.....
۹۱	۴-۶- مقایسه‌ی نشانه‌های عقل و ایمان.....
۹۵	نتیجه‌گیری.....
۹۸	منابع و مأخذ.....

فصل اول

کلیات پژوهش

۱-۱ مقدمه

مسئله عقل و ایمان، از مسائل اساسی حوزه‌ی معرفت‌شناسی است که مفسران و متکلمان غربی و اسلامی نظرهای گوناگونی پیرامون آن بیان داشته‌اند و در این باره دیدگاه‌های ایمان‌گرایی حداقلی و حداکثری و نیز عقل‌گرایی حداکثری و معتدل را مطرح می‌کنند.

این مسئله را می‌توان ریشه‌ی بسیاری از مباحثی از قبیل عقل و وحی، علم و دین، ظاهر‌گرایی و تأویل‌گرایی و... دانست که هر کدام شاخه‌ای از شاخه‌های این مسئله می‌باشند و در مباحث فلسفه‌ی دین و کلام قدیم و جدید، مطرح گردیده‌اند و نویسندگان کتب فلسفه دین و علم و دین همچون مایکل پترسون، ایان باربور، چارلز و دیگران در کتاب خود، هر یک فصلی را تحت عنوان عقل و ایمان و یا یکی از زیر شاخه‌های آن، مطرح کرده و بدان می‌پردازند.

از زیر شاخه‌های موضوع عقل و ایمان، بحث تعارض عقل و آموزه‌های دین است که از دیر باز مورد توجه متکلمان و فلاسفه بوده و آقای جوادی آملی از جمله کسانی است که به این موضوع می‌پردازد و کتاب عقل در هندسه معرفت دینی از ایشان نیز در همین راستا می‌باشد. ایشان معتقد است که نباید عقل را در مقابل وحی تصور

کرد، بلکه عقل همتای نقل است، به این معنا که علوم عقلی هم سطح وحی نیستند اما می‌توانند هم سطح علوم نقلی باشند، یعنی آنچه برهان فلسفی افاده می‌کند با آنچه از ظواهر قرآن توسط مفسران فهمیده می‌شود، هم سطح و بلکه گاهی متحد و یکسان است. نقل می‌تواند مؤید عقل و عقل مؤید نقل باشد، اما خود وحی از حریم بحث بیرون است زیرا وحی، علم ناب و حق محض و کشف تام است و محتوا و مضمون و حیانی قرآن فقط در دسترس معصومان قرار دارد. علم نقلی و علم عقلی هر دو خطا و صواب بردارند لذا عقل می‌تواند با نقل معارض باشد اما تعارض عقل و دین سخن ناصوابی است، چرا که عقل درون هندسه معرفت دینی جای گرفته و منبع معرفتی آن قلمداد می‌شود و مراحل ادراک حکم خداوند و فهم معتبر از دین زمانی کامل می‌شود که هر دو منبع دین یعنی عقل و نقل را به طور کامل بررسی کنیم. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ۳۵-۷۳)

ایان باربور نیز در کتاب علم و دین، از عقل و وحی به عنوان یکی از روش‌های معمول در الهیات نام می‌برد و در این باره از اندیشه‌ی اسکولاستیک (فلسفه‌ی مدرسی) می‌گوید: «این اندیشه مبتنی بر هم عقل و هم وحی بود. در این اندیشه، معرفت به خداوند هم موضوع الهیات طبیعی (عقلی) و هم الهیات وحیانی (نقلی) است. حقایق طبیعی (عقلی) در دسترس همه‌ی انسان‌هاست و مفهوم و معقول عقل بشر است. حقایق وحیانی شامل پیامی است که خداوند از طریق پیامبران ارسال می‌دارد که در کتب مقدس مدون می‌گردد. از آنجا که همه‌ی حقایق از جانب خداوند است، این دو سرچشمه یا منبع اصلی با یکدیگر وفاق و اتفاق دارند.

باربور همچنین از نظام حکمی کلامی آکویناس سخن گفته که در آن، عقل بس مهم و پیشاهنگ و راهگشای ایمان است و می‌تواند به بعضی از حقایق الهیات از جمله وجود خداوند پی ببرد. درباره‌ی گالیله نیز اظهار می‌دارد، بین عقاید علمی و دینی اش تعارض نمی‌یافته و معتقد بوده، از آنجا که خداوند هم نگارنده‌ی کتاب تکوینی طبیعت است و هم فرستنده‌ی کتاب تدوینی وحی، این دو سرچشمه‌ی معرفت نمی‌توانند با یکدیگر معارض باشند. به گفته‌ی گالیله طبیعت در جنب کتاب مقدس، سرچشمه‌ای برای دانش کلامی و طریقه‌ای برای معرفت به خداوند می‌تواند باشد. وی طبیعت و متن مقدس را دو راه هم‌تراز و رهنمون به خداوند می‌دانست.

باربور درباره‌ی «اهل ذوق» نیز چنین می‌گوید: «آن‌ها برای تأیید این نظر که ایمان و اعتقاد دینی معقول و مشاع است به بحث پرداخته و «شریعت عقل» را به صورت تأیید و حمایتی برای توجیه ضروریات مسیحیت در نظر می‌گرفتند.»

وی همچنین از قرن هجدهم به عنوان «عصر عقل و روشنگری» نام می‌برد که متفکران آن از توانایی عقل در حوزه‌ی علم و دین و همه‌ی شئون حیاتی انسان مطمئن بودند.

صفت متمایز رهبران فکری روشنگری، همانا «شریعت عقل» (دین عقلانی) بود که رشد و غلبه و افولش را در سه مرحله پی جویی کرد. در مرحله نخست که به نوعی ادامه‌ی نگرش «اهل ذوق» بود، شریعت عقل و وحی را دو طریقه‌ی بدیل می‌شمردند که هر دو به حقانیت بنیادین یگانه‌ای منتهی می‌شوند و هسته‌ی مشترک این حقایق بنیادی و مقبولات عام را شامل سه مفهوم عمده یعنی خدا، سلوک اخلاقی و بقای روح می‌دانستند.

مرحله‌ی دوم که رونق بازار خدا پرستی طبیعی (دئیسم) بود، الهیات طبیعی را جانشینی برای وحی تلقی می‌کرد، در کفایت عقل کوچکترین شک و شبهه‌ای نبود و به وحی یا کتاب مقدس نقش طبعی داده شده بود.

پس از اصالت عقل افراطی خداپرستان طبیعی، در نیمه‌ی قرن هجدهم، دیانت شخصی (شریعت قلبی) رواج و رونق می‌گیرد. نهضت پتیسم در آلمان از جمله نهضت‌هایی بود که در آن، تجربه‌ی شخصی و درک قلبی خداوند و احیای حیات معنوی فرد، اهمیت بذات داشت و نه احتجاجات عقلی و نقلی. نهضت متودیست، تجرید حیات دینی مشابهی را در انگلستان به بار آورد که ایمان شخصی و سنت گرایانه‌ای را توصیه می‌کرد.

باربور در بخش واکنش‌های فلسفی، «نظریه‌ی معرفت» برخی فلاسفه را چنین بیان می‌کند: «دکارت، لایبنیتز و اسپینوزا در قرن هفده، تحت تأثیر جنبه‌ی عقلانی، نظری و ریاضی-فیزیک قرار گرفته بودند. اینان بر آن بودند که معرفت حقیقی عبارت است از درک و دریافت ذهن از مفاهیم فطری. فرانسویس بیکن برعکس جنبه‌ی مشاهداتی علم را مهم می‌دانست و لاک نخستین تنسيق سنجیده از اصالت تجربه را به دست آورد. که از نقش مهمی که تجربه و مشاهده در علم نیوتنی دارد الهام گرفته بود. هیوم نیز مانند لاک باور داشت که تنها معرفت مطمئن مبتنی بر تأثرات حسی است.

هیوم اطمینان روشنگری را به توانایی عقل، در همه‌ی حوزه‌های اندیشه، تخطئه می‌کند. البته به نظر وی عقل و عرف و احساس اخلاقی، برای گذراندن زندگی و مقاصد عملی به قدر کافی قابل اعتماداند ولی منتهی به معرفت موجه عقلانی نمی‌شوند. فیلون شکاک نیز تصدیق و حکم لادری گویانه‌ای را اظهار می‌کند و منطقیاً وجود خداوند را نه قابل اثبات می‌داند و نه قابل انکار.

برخی از متکلمان معاصر نیز در رد الهیات طبیعی با هیوم موافقاند ولی رد و انکار آن‌ها مبانی دیگری دارد. اینان معتقدند که دین و تدین مبتنی بر بحث و برهان عقلی نیست، بلکه مبتنی بر وحی و واقعی تاریخی و تجربه‌ی اخلاقی و دینی است.

تجربه‌گرایی با سؤالات جدیدی که مطرح می‌کرد حتی عقل‌گرایانی نظیر کانت را از خواب جزمیت بیدار کرد و به تردید درباره احکام عقل و داوری‌های آن در گزاره‌های فلسفی و باورهای دینی واداشت و این کانت بود که ابتدا تجربه‌ی اخلاقی را مبدأ عقاید دینی شمرد، چه او نیز می‌خواست بی‌پایگی الهیات طبیعی را ثابت کند ولی

صرفاً به این قصد که برای ایمان جا باز کند، لذا شالوده‌ی دین را، در زندگی عملی انسان و احوال قلبی و وجدان اخلاقی می‌دانست.

در اواخر قرن هجده و اوایل قرن نوزده، شلایر ماخر (متکلم و فیلسوف آلمانی) به جای تمسک به عقل یا وحی و ایمان در کلام به شیوه‌ی دیگری روی آورد. به نظر او مبنای دیانت تجربه‌ی دینی است و نه تعالیم وحیانی و ایمان دینی و همچنین نه عقل و نه اراده‌ی اخلاقی. او بر این رأی بود که خداوند را با دل آگاهی می‌توان شناخت نه با استدلال غیر مستقیم. بسیاری از فیلسوفان و متکلمان غربی که از کارایی عقل یا وحی در توجیه باورهای دینی ناامید بودند به این نظریه گرایش یافتند. (باربور، ۱۳۶۲، ۲۳-۹۲)

جان هیگ نیز در کتاب فلسفه دین خود پس از ذکر دلایل اثبات وجود خدا که بر اساس آن افراد مؤمن مدعی شده‌اند خداوند وجود دارد، می‌گوید: «اثبات وجود یا عدم وجود خداوند از طریق براهین عقلی که مبتنی بر مقدمات مورد قبول همگان باشد، ناممکن است و به رغم سرمایه‌های عقلی در جهت اثبات وجود خداوند، این نتیجه به دست می‌آید که وجود خداوند اثبات ناپذیر است.» وی در این باره به کتاب مقدس استناد می‌جوید که در آن به جای ادعای اثبات واقعیت خداوند از طریق استدلال فلسفی، وجود خداوند را مسلم فرض می‌کند و نویسندگان کتاب مقدس کوشش برای اثبات وجود خداوند از براهین منطقی را محال و نامعقول می‌دانند، زیرا بر این باور بوده‌اند که آن‌ها هم اکنون در همه امور حیاتشان با خداوند پیوند دارند و خداوند با آن‌ها؛ آنان خداوند را همچون واقعیتی تجربی می‌پنداشتند نه واقعیتی استدلالی.

وی معتقد است که تنها از طریق منطق نمی‌توانیم به اثبات امور مربوط به واقعیت و هستی پردازیم، این امور را باید از طریق تجربه شناخت و اگر از طریق تجربه معلوماتی درباره‌ی اشیا نداشتیم، هرگز چیزی که در باب آن‌ها به استدلال پردازیم، در اختیار نداشتیم و این موضوع درباره‌ی دین نیز همانند زمینه‌های دیگر صادق است؛ لذا اگر خداوند وجود داشته باشد، خداوند یک تصور و یا یک مفهوم نیست بلکه واقعیتی خارج از ماست. برای اینکه انسانها خداوند را بشناسند، باید به طریقی درون تجربه‌ی آنان ظهور پیدا کند. (هیگ، ۱۳۷۲، ۱۴۷-۱۵۱)

لذا بسیاری از متفکران معاصر، با تأثیر از معرفت‌شناسی مبنا‌گرای تجربی، برای ارزیابی عقاید دینی، همان ربه‌ردی را به کار گرفتند که برای ارزیابی فرضیه‌های علمی استفاده می‌شد. این مسئله پیوند نزدیکی با رابطه‌ی علم و دین دارد که خود از مهمترین مسائل فلسفه‌ی دین و از نتایج بحث در حوزه‌ی عقل و ایمان است و اندیشمندان در طول تاریخ اظهار نظرهای متفاوت و حتی متناقضی درباره‌ی آن ارائه کرده‌اند.

نگرش‌های غالب فلسفی معاصر در غرب همچون اگزیستانسیالیسم، پوزیتیویسم، تحلیل زبانی، نئوتومیسم و جریان‌های نوین در کلام و الهیات، نظیر نئوآرتدکس، لیبرالیسم، هر یک دیدگاهی خاص و نگرشی ویژه در این-باره دارند و مجموع این نگرش‌ها را که ایان باربر در کتاب علم و دین، بیان داشته، می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- پاره‌ای از مکتب‌ها به جدایی کامل دین از علم تأکید دارند و از نظر آن‌ها علاوه بر موضوع و محمول، شیوه-های کسب معرفت در دین و علم، کاملاً متغایرنند. مکتب‌هایی همچون اگزیستانسیالیسم، تحلیل زبانی و نئوآرتدکس، چنین دیدگاهی را اتخاذ کرده اند.

۲- دسته‌ی دیگر از مکتب‌های معاصر با حفظ اعتقاد به تفاوت دو حوزه‌ی علم و دین، معتقدند که علم و دین در حالی که از نظر موضوع مستقل اند، شباهت‌های مهمی از نظر ساختار دارند. الهیات لیبرالیسم و فلسفه‌ی پویش، طرفدار چنین دیدگاهی هستند.

۳- طیف دیگری هستند که علم را مددکار دین می‌دانند و معتقدند که علم نتایج کلامی دارد و می‌توان از راه علم و فرضیه‌های آن دلائل کلامی برای اثبات وجود خداوند متعال ارائه کرد. الهیات طبیعی نماینده‌ی چنین طرز تفکری است.

لذا در بعد عقاید دینی مشکل آنجا شروع شد که اعتبار عقل نظری در احکام دینی، توسط هیوم و سپس کانت، زیر سؤال رفت. با حل این مشکل و قول به توانایی عقل بر اثبات عقاید دینی، نظیر اثبات وجود خداوند و رسالت انبیا، نیازی به این روش که از علم مأخوذ است نداریم بلکه پرواضح است که اگر ما روش علم را در دین به کار بگیریم و عقاید دینی را با متد علمی و روش ارزش‌یابی فرضیات علمی ارزیابی کنیم کار زیانباری انجام داده‌ایم چرا که هر حوزه‌ی تحقیق، شیوه‌ی خاص خود را دارد. در تاریخ شیوه‌ی نقلی و در علوم تجربی شیوه‌ی حسی و تجربی باید اعمال شود، روش اختصاصی دین هم متد عقلانی است؛ با شیوه‌ی علمی در زمینه‌ی دین تحقیق کردن، آنقدر زیانبار است که با شیوه‌ی عقلی در تاریخ تحقیق کنیم؛ این از یک طرف، از طرف دیگر، عقاید اسلامی، هیچ‌گونه تعارضی با علم و عقل ندارد، ادیان تحریف شده‌ای همچون مسیحیت و یهودیت به دلیل عقاید سخیف در متون دینی‌شان، نظیر حلول، تثلیث و... و عدم توانایی آن‌ها در پاسخگویی و دفاع از عقاید خرافی، به چنین توجیهاتی نیاز دارند ولی نقطه‌ی مجهولی در عقاید اسلامی، مطرح نیست و همه‌ی آن‌ها را با متد عقلانی می‌توان اثبات کرد. (حسین زاده، ۱۳۷۶، ۳۶-۳۹)

این نوشتار حاصل سیری اجمالی در کلمات امام علی و امام صادق علیهماالسلام است و تلاش شده تا با محور قرار دادن سخنان این دو بزرگوار، به عنوان مفسران وحی و دین الهی، آنچه را که آنان، پیش روی پیروان خویش ترسیم نموده‌اند، مورد استناد و استفاده قرار گیرد و مقصود از آن، ابتدا فهم و تبیین واژه‌های عقل و ایمان و سپس

بیان ارتباط و پیوند آن دو و نیز نقش عقل در حوزه‌ی معرفت دینی و پاسخ به برخی از پرسش‌ها و مناقشه‌هایی در این رابطه است که در حقیقت، حجم زیادی از شبهه‌های نسل فرهنگی امروز جامعه‌ی اسلامی را تشکیل می‌دهد.

۱-۲ شرح و بیان مسئله‌ی پژوهشی

پس از ارائه‌ی اسلام توسط پیام آور خاتم از همان آغاز، تفسیر و فهم آورده‌های دین او، مورد توجه قرار گرفت و در پی آن جریان‌های فکری متفاوتی پدید آمد و تفسیرها و فهم‌های متفاوتی از دین رخ داد. در این میان امیرالمؤمنین علی(ع) و اولاد طاهرنش، به عنوان عالمان و آشنایان به زبان دین، معنا و مفهومی را ارائه دادند که از امتیاز عقلی برخوردار شد. سخنان امام علی(ع) در عصر آغازین پیدایش افکار و اندیشه‌ها در حوزه‌ی دین شناسی، سرآغاز و نقطه عطف یک تفسیر حقیقی و معرفتی ناب از وحی شد. از این رو تبیین و آراء و افکار و رویکرد آن امام بزرگوار در موضع گیری‌های فکری، دینی و عقلی، بسیار مهم و راه‌گشای حوزه‌ی معرفت دینی خواهد شد.

در عصر امام صادق(ع) نیز که جامعه‌ی اسلامی پس از گذراندن بحران‌های سیاسی-اجتماعی نسبتاً فضای آرامی به خود گرفته بود، حضرتش به تعلیم و تبیین و تدریس معارف قرآنی پرداخت و آموزه‌های ایشان در زمینه‌ی فهم دین به عنوان سرمایه‌ی جاودان درآمد و مواضع فکری امامان را ترسیم نمود. بدیهی است تبیین و تحلیل هر یک از آن مباحث معرفتی می‌تواند راه‌گشای حوزه‌ی معرفت دینی نوین باشد.

از جمله مسائلی که در حوزه‌ی دین و معرفت دینی معرکه‌ی آراء میان مفسران و متکلمان قرار گرفت، مسئله‌ی ایمان و عقلانیت بود که سرآغاز پیدایش مکاتب کلام گشت. در این رساله، به پژوهش در این دو مورد از نگاه امیرالمؤمنین(ع) و امام صادق(ع) خواهیم پرداخت.

با پژوهشی ابتدایی می‌یابیم که هر یک از واژگان عقل و ایمان و مشتقات آن دو در بیان امام علی(ع) و امام صادق(ع) بسیار به کار رفته است و در مباحث اختلافی میان اشاعره و معتزله و مسئله حسن و قبح عقلی و جایگاه ایمان، سخنان بسیاری فرموده‌اند. لذا آنچه در این تحقیق در جستجو و پژوهش آن هستیم، نخست، تبیین و تحلیل نگاه امام علی(ع) و امام صادق(ع) در تفسیر عقل و ایمان و قلمرو هر یک از آن دو می‌باشد، سپس به مقایسه و تطبیق میان عقل و ایمان پرداخته و ارتباط و پیوند آن دو و تأثیر و تأثر هر یک را بر اساس استنباط از سخنان آن دو بزرگوار بررسی خواهیم کرد. و نیز به بررسی این مسأله می‌پردازیم که در حوزه‌ی دین و پذیرش مفاد آیات وحی، تنها به نقل و گفته‌ی پیامبر باید اکتفا کرد و به آن ایمان آورد و یا اینکه عقل، حق تأویل و تفسیر برخی از

متون وحی را دارد؟ و به عبارت دیگر آیا از نگاه آن دو امام، ایمان حقیقی منوط به تفسیر عقلانی از وحی است یا نه؟

۱-۳ اهداف تحقیق

- ۱- تبیین و تحلیل عقل و ایمان از دیدگاه امام علی (ع) و امام صادق (ع).
- ۲- ارتباط میان عقل و ایمان از دیدگاه آن دو امام.
- ۳- قلمرو و نقش عقل در حوزه‌ی معرفت دینی از نگاه آن دو امام.

۱-۴ فرضیات و پرسش‌های تحقیق

- ۱- تعریف و تفسیر امام علی و امام صادق (ع) از عقل و ایمان چیست؟
- ۲- آن دو امام ارتباط میان عقل و ایمان و جایگاه هر یک را چگونه تبیین می‌کنند؟
- ۳- نقش و شأن عقل در حوزه‌ی فهم و تفسیر دین از نگاه آن دو امام چه اندازه است؟ جایگاه و نقش عقل در قلمرو دین چگونه است؟

۱-۵ پیشینه تحقیق

مسئله عقل و ایمان، از مسائل اساسی حوزه‌ی معرفت‌شناسی است که مفسران و متکلمان غربی و اسلامی نظرهای گوناگونی پیرامون آن بیان داشته‌اند و در این باره دو دیدگاه عمده یعنی ایمان‌گرایی و عقل‌گرایی را مطرح می‌کنند که هر یک از آن‌ها در دو بخش حداقلی و حداکثری، طرفدارانی در نحله‌های مختلف کلامی دارد. که در فصل چهارم این رساله به تفصیل درباره‌ی آن سخن خواهیم گفت. اما همین مسأله‌ی عقل و ایمان، خود ریشه‌ی بسیاری از مباحث از قبیل عقل و وحی، علم و دین، ظاهر‌گرایی و تأویل‌گرایی و... است که در طول تاریخ پدید آمده‌اند و در مباحث فلسفه‌ی دین و کلام قدیم و جدید، مطرح گردیده‌اند و نویسندگان کتب فلسفه دین و علم و دین همچون مایکل پترسون، ایان باربر، چارلز و دیگران در کتاب خود، هر یک فصلی را تحت عنوان عقل و ایمان و یا یکی از زیر شاخه‌های آن، مطرح کرده و بدان می‌پردازند.

مسئله‌ی تعارض عقل و آموزه‌های دین نیز که از شاخه‌های بحث عقل و ایمان است، از دیر باز مورد توجه متکلمین و فلاسفه بوده است و آقای جوادی آملی از جمله کسانی هستند که به طور مبسوط به این بحث پرداخته و کتاب "منزلت عقل در هندسه معرفت دینی" ایشان، در همین راستا نگاشته شده است.

در رابطه‌ی عقل و ایمان، پایان نامه‌هایی نیز نوشته شده است از جمله: «رابطه عقل و ایمان در شرح اصول کافی» نوشته شهاب وحیدی از دانشگاه شهید بهشتی. «عقل و ایمان از دیدگاه توماس آکوینسی» نوشته‌ی احمد رضا مفتاح از همان دانشگاه. «ایمان و عقلانیت از دیدگاه پلتنینجا» از خانم نرگس نظر نژاد، دانشگاه تربیت مدرس و «رابطه‌ی ایمان و عقلانیت از دیدگاه پاسگال و غزالی» نگاشته شده توسط خانم فهیمه بیگی از دانشگاه علامه طباطبایی. لیکن هیچ یک از آنان مربوط به دیدگاه امام علی و امام صادق(ع) به طور خاص نمی باشد.

در این رساله چستی عقل و ایمان و ارتباط این دو و نقش و قلمرو هر یک را در حوزه‌ی دین شناسی از نگاه امیر المؤمنین و امام صادق(ع) مورد بررسی و تحلیل قرار می دهیم.

فصل دوم

جایگاه عقل

در این فصل ابتدا واژه‌ی عقل در لغت و کاربردهای آن از دیدگاه‌های مختلف، که عقل در آن‌ها دارای اشتراک اسمی است، بیان شده است، سپس منظور از عقل در متون دینی، با توجه به خصوصیتی که برای عقل در کلام امام علی و امام صادق علیهما السلام آمده، مورد بررسی قرار گرفته است.

این دو امام بزرگوار، عقل را به عنوان اولین آفریده‌ی خداوند معرفی می‌کنند که خداوند آن را از نور خود آفریده و همراه با جهل در وجود انسان قرار داده است، لذا انسان برای رهایی از دام جهل و شکوفایی عقل، باید از انبیای الهی مدد بگیرد که هدف بزرگ آن‌ها، رشد و شکوفایی عقل است.

عوامل دیگر در رشد و شکوفایی عقل، همچنین تعیین قلمرو فهم عقل و نیز بیان آسیب‌ها و آفات عقل، از دیدگاه آن دو امام بزرگوار، از دیگر موضوعاتی است که در این فصل به بررسی آن پرداخته شده است.

۲-۱ معنای واژه‌ی عقل

عقل در زبان عرب، نگه داشتن، بازداشتن و حبس کردن است همانند بستن شتر با عقال؛ همانطور که عقال شتر را از حرکت نابجا باز می‌دارد، نیرویی در جان آدمی، به نام «عقل» وجود دارد که او را از نادانی و لغزش در اندیشه و عمل باز می‌دارد. (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷)

«عقل» به نیرویی اطلاق می‌شود که حقیقت را درک می‌کند و این اطلاق به لحاظ نوعی علاقه و ارتباط با معنای لغوی آن است و آن این است که درک حقیقت، پابندی برای جهل است و مانع از آشکار شدن و جولان دادن آن می‌شود. نفس جاهل مانند حیوان سرکشی است که اگر پابند به آن زده نشود، متحیر و سرگردان می‌تازد و آدمی را به هر سو که بخواهد می‌کشاند، پس به وسیله‌ی نیرویی که حقیقت را درک می‌کند، باید کنترل شود، به همین جهت به آن نیروی درک کننده‌ی حقیقت، عقل گفته می‌شود. (امین زاده، ۱۳۸۳، ص ۹ و ۱۰)

پیامبر (ص) می‌فرماید: «... وَالنَّفْسُ مَثَلُ أَحَبِّ الدَّرَاتِ فَإِنْ لَمْ تُعَقَّلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ» (تحف العقول، ص ۱۵) «مثل نفس (اماره) مثل فرومایه ترین جنبندها است پس اگر پابند نداشته باشد، متحیر و سرگردان می‌ماند، پس عقل پابند جهل است.»

عقل کسی است که جلوی گستاخی‌های نفس را در پرتوی مشیت الهی می‌گیرد چنان‌که امیر المومنین (ع) در دعای صباح می‌فرماید: «الهي هذه أذمة نفسي عقلتها بعقل مشيتك» (مفاتیح الجنان) «معبودم این افسارهای نفس من است که آن را به پابندی مشیت و اراده‌ی تو بستم.»

۲-۲ کاربرد مختلف واژه‌ی عقل

موارد اطلاق عقل به قدری پراکنده و جدای از هم اند که گویا هیچ وجه جامعی میان آنها نیست، لذا از اشتراک آن موارد در واژه‌ی عقل به عنوان اشتراک اسمی یاد شده است و صدرالمتألهین به ذکر برخی موارد آن می‌پردازد که در زیر به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

اول غریزه ایست که بدان انسان از حیوان امتیاز می‌یابد و آماده‌ی پذیرش دانش‌های نظری می‌شود و بخشی از بخش‌های نفس است که با آن اوایل علوم برای انسان حاصل می‌گردد.

دوم عقلی است که در اصطلاح متکلمان به کار می‌رود و می‌گویند: این مطلب را عقل اثبات می‌کند و آن مطلب را عقل نفی می‌کند و منظورشان همان مراتب اولیه است که نزد همه مشهور است و علوم ضروری از این باب است.

سوم عقلی است که در کتاب اخلاق از آن بحث می‌شود و مراد از آن بخشی از نفس است که در اثر مواظبت بر اعتقاد و باورها به صورت تدریجی در انسان محقق می‌شود و از امور ارادی است که اگر انسان بخواهد آن را تحصیل می‌کند و اگر نخواهد آن را رها می‌کند.

چهارم چیزی است که به واسطه‌ی وجودش در انسان به او می‌گویند «عقل» است و بازگشت آن به خوب فهمیدن است. این نوع عقل همان است که معاویه داشت و امام صادق (ع) آن را زیرکی و بداندیشی می‌خواند چرا که در جهت هدف‌های دنیایی است.

پنجم عقلی است که در کتاب نفس از آن بحث می‌شود و آن بر چهار گونه است: عقل بالقوه، عقل بالفعل، عقل بالملکه و عقل مستفاد.

ششم عقلی است که در کتاب الهیات و معرفت ربوبیت از آن بحث می‌شود و آن موجودی است که جز مبدع و آفریننده‌ی خود به چیزی تعلق ندارد و در ذاتش جهتی از جهات عدم و امکان و نارسایی، نیست جز آن که به واسطه‌ی وجود حق تعالی جبران شده باشد و از این رو آن را عالم جبروت گویند. (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ص ۱۵۹-۱۶۴)

این پراکندگی موارد کاربرد عقل باعث شده است که در ابواب و فصول گوناگون حکمت، از آن یاد شود، زیرا هم در بحث علم و عالم و معلوم، مطرح است و هم در باب تجرد نفس و بیان شئون و قوای ادراکی آن، و هم در باب جوهر و تقسیم آن به اقسام پنجگانه‌ی معهود: عقل، نفس، ماده، صورت و جسم، و هم در بیان صوادر اولی که البته آن عقلی که موجود مجرد ذاتی و فعلی است از شئون نفس نبوده و از آن به عنوان عقل کلی یاد می‌شود. مقصود ما در این پژوهش از واژه‌ی عقل، نیروی ادراکی نابی است که از گزند وهم و خیال مصون است و پیش از هر چیز گزاره‌ی اولی را می‌فهمد و در ظل آن گزاره‌های بدیهی را درک می‌کند، آنگاه سایر مطالب نظری را با ارجاع به بدیهی روشن می‌نماید. لذا قادر به درک حقایق هستی و الهی می‌باشد و انسان را در بعد نظری از جهل می‌رهاند و در بعد عملی از زشتی و اعمال ناپسند بازمی‌دارد و به عبارت دیگر پابند حکمت و مشیت الهی را بر نفس می‌زند و آن را محکم می‌بندد تا در دام مقبحات و منکرات نیافتد، لذا آنان که از این نیرو بهره نمی‌گیرند، دچار پلیدی و شرک و گمراهی در بعد نظری و عملی می‌شوند.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (یونس/ ۱۰۰)

۲-۳ «عقل» اولین آفریده‌ی خداوند

دانستیم که عقل نیرویی است با قابلیت فهم حقایق، که انسان آن را در خود می‌یابد؛ این نیرو از دسترس حس و تجربه خارج است و علم ما به وجود آن علم حضوری است.